

محسن پاک آیین^۱

نهیضت‌های اسلامی در چین تاریخی طولانی دارند. بخش بزرگی از این تاریخ را پیروان طریقت نقشبندیه در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ در مبارزات علیه استبداد و استعمار رقم زده‌اند. اغلب این نهضت‌ها در چین بدنبال اتخاذ سیاست دروازه‌های باز توسط امپراتوران، ازدیاد ارتباط‌های اقتصادی و فرهنگی با آسیای مرکزی و خاورمیانه و انتقال اندیشه‌های جدید اسلامی به این کشور پدید آمده‌اند. طریقت نقشبندیه در قرن ۱۴ میلادی توسط بهاء‌الدین نقشبند بنیانگذاری شد و از قرن پانزدهم، بتدریج از جاده‌های بازرگانی شرق و غرب در آن روزگار که به «جاده ابریشم» شهرت یافته است در قرنهای بعد بویژه قرن هیجدهم، نقشی مهم در اوضاع سیاسی و اجتماعی سرزمینهای وسیعی از کوه‌های «تیانشان» تا سواحل رود زرد ایفا نمود. مقاله زیر به بررسی زندگی معنوی یکی از اندیشمندان این نحله اسلامی می‌پردازد.

شهر سمرقند در ازبکستان نه فقط بخاطر آثار تاریخی آن اهمیت تاریخی دارد بلکه پرورش بزرگان، علما و شعرا نیز یکی از وجوه اهمیت سمرقند می‌باشد. امروزه جهانگردان و دانش پژوهانی که به این شهر سفر می‌کنند با اماکن و محله‌های تاریخی مواجه می‌شوند که یادآور یاد و خاطرة اندیشمندان ماوراءالنهر می‌باشد. از جمله این اماکن می‌توان به دروازه خواجه احرار، ده خواجه احرار و مدرسه سفید خواجه احرار اشاره نمود که گواه حضور یکی از شخصیت‌های بزرگ اسلامی در این منطقه می‌باشد.^(۱) متأسفانه در تاریخ تمدن و تفکر ماوراءالنهر بزرگان و نام‌آوران متعددی قد برافراشته‌اند که برخی از آنان هنوز آنچنان که شایسته است مورد شناسائی قرار نگرفته و چهره علمی آنان در محاق فراموشی فرو رفته است. یکی از این چهره‌های درخشان

۱. آقای محسن پاک‌آیین رئیس اداره اول آسیای شرقی می‌باشند.

تاریخ تفکر و شخصیت‌های قرن نهم هجری مرشد سلوک نقشبندیه خواجه احرار ولی می‌باشد. خواجه عبیدالله احرار ولی یکی از نوایغ قرن ۱۵ میلادی است که در زمینه عرفان و تصوف در منطقه ماوراءالنهر یا خراسان بزرگ شهرت زیادی داشته است. وی از مشاهیر فرقه نقشبندیه است و مقبره وی در روستای کمانگران در پانزده کیلومتری سمرقند زیارتگاه مردم ازبکستان و بخصوص ارباب تصوف می‌باشد.

خواجه احرار در سال ۸۰۶ هجری و در عصر تیموریان در شهر سمرقند دنیا آمد و در سال ۸۹۵ هجری در سمرقند درگذشت. وی دارای سه فرزند به نامهای خواجه عبدالله خواجه، کاخواجه و محمد یحیی بود. فرزند سوم به همراه تمام فرزندان بدست ازبکان شیبانی در سمرقند کشته شده‌اند. برخی از یادداشتهای و حکایات خواجه احرار نشان می‌دهد که بیشتر دوران طفولیت وی در شهر تاشکند سپری شده است. وی در این رابطه می‌گوید:

«یک بار در دوران کودکی، حضرت عیسی را خواب دیدم فرمودند که غم مخور ما تربیت ترا برعهده گرفته‌ایم ... و چون تربیت این فقیر را بر خود گرفتند در این فقیرصنعت احیای قلوب اموات حاصل گردید.» بنظر می‌رسد که از همین جا نام عبیدالله به خواجه احرار ولی تغییر یافته باشد چرا که وی افراد دلمرده که دچار دنیا زدگی و طمع گردیده و از فضائل اخلاقی دور مانده بودند را به راه راست هدایت می‌نمود. محمد بن برهان الدین معروف به محمد قاضی تاشکندی^(۲) نویسنده کتاب سلسله العارفین، در خصوص اصل و نسب و زندگی نامه خواجه احرار در کتاب سلسله العارفین چنین آورده است:

«خواجه ما پسر خواجه محمود و خواجه محمود پسر خواجه شهاب الدین و ایشان به سه واسطه به خواجه محمد نامی می‌رسند. منقول است که این خواجه محمد نامی اهل بغداد بود و در ملازمت حضرت شیخ ابوبکر محمد ابن علی ابن اسماعیل قفال چاچی که از بزرگان علمای شافعی و عالم به ظاهر و باطن بوده به شام آمده و در آنجا سکنی گزیده است.»

درباره مادر خواجه احرار نیز محمد قاضی چنین می‌گوید: «والده حضرت خواجه، دختر

خواجه داوودند و ایشان پسر حضرت خاوند طهورند که نامبرده پسر شیخ عمر باغستانی بوده است. بر این اساس مشخص می گردد که نسبت خواجه عبیدالله احرار از طرف مادری به شیخ خاوند طهور که مدفن وی در تاشکند بوده و به شیخا نظور معروف است می رسد. شیخ خاوند طهور از متصوفین قرون ۶، ۷ هجری بوده است.

خواجه شهاب الدین محمد نامی پدر بزرگ خواجه احرار ولی، نیز در نزد اکا بر سلوک نقشبندیه اعتبار فراوان داشت و از مریدان و معتقدان عارف معروف شیخ ابوبکر محمد قفال چاچی^(۳) بود. قفال چاچی کسی بود که نسخه قرآن عثمانی را که گفته می شود به خط عثمان خلیفه دوم نوشته شده است را به تاشکند آورده و آن را از حمله وتاراج مغولها مصون داشت. بستگان خانواده مادری خواجه احرار از جمله شیخ عمر باغستانی و فرزند او شیخ خاوند طهور نیز از بزرگان طریقت نقشبندیه بودند.

شیخ خاوند طهور در مسائل گوناگون طریقت رساله ای نوشته بود که خواجه احرار از آن استفاده نموده است. به غیر از این شیخ خاوند طهور طبع شاعری داشته و عقاید خود را به شکل رباعی نیز بیان می کرده است.

در مجموع افراد خانواده خواجه عبیدالله واقوام او از علمای عصر خود بوده اند و از آن میان دانی او که خواجه ابراهیم نام داشت مشوق اصلی خواجه احرار برای ادامه تحصیل بود و در همین ارتباط او را به سمرقند آورد. خواجه احرار در این خصوص می گوید: «دانی من خیلی دوست داشتند که تحصیل کنم و مرا از چاچ به سمرقند برای همین امر آوردند».

این واقعه در ۲۳ تا ۲۴ سالگی عمر خواجه عبیدالله یعنی سال ۱۴۲۷ روی داده بود. در این دوران، سمرقند به مرکز علم و فن مشهور گردیده و در آن مدرسه میرزاآلغ بیک، مدرسه سرای ملک خانم (مدرسه خانم) مدرسه فیروزشاه، مدرسه امیرشاه ملک، مدرسه مولانا قطب الدین صدر، خانقاه شیخ ابوليث و غیره مورد توجه علما و ادبای رشته های گوناگون قرار داشت.

خواجه احرار در مدرسه مولانا قطب الدین سمرقندی شروع به تحصیل نمود اما به دلیل بیماری حصبه، ناچار به ترک مدرسه گردید. در نتیجه وی مستقلاً به تحصیل ادامه داد و پس از چندی مسلط به زبان عربی گردید.

وی بمنظور کسب علوم، از ازدواج با دختر یکی از بزرگان سمرقند صرفنظر کرد و در محضر عالمان عصر بویژه صوفی بزرگ، سعدالدین کاشغری (وفات ۱۴۵۶ میلادی - هرات) که بعدها عبدالرحمن جامی از وی به نیکی یاد نموده بود مسائل تصوف را آموخت. همچنین، وی با اعلم العلماء آن زمان یعنی فضل الله بن عبدالواحد ابوليث که بعدها عبدالرحمن جامی، علیشیرنوائی و دولت‌شاه سمرقندی در محضر وی تلمذ نموده بودند مصاحبت‌ها داشت. پس از تبعید میرقاسم انوار شاعر و دانشمند معروف (۱۴۳۵-۱۳۵۶ میلادی) به سمرقند، شیخ به خدمت وی رسید و از دروس وی نیز بهره برد. گفته شده است که میرقاسم انوار در ۷۱ سالگی به نبوغ این جوان ترکستانی (شیخ احرار ۲۴ ساله) پی برده و وی را اعجوبه زمان نامیده بود.

خواجه احرار از محضر شیخ بهاء‌الدین عمر تعلیمات عمیقی در خصوص نقشبندیه فرا گرفت. نامبرده از علمای بزرگ هرات بود که به هنگام توقف شیخ احرار در هرات به مدت ۵ سال با وی مباحثه داشت.

عبدالرحمان جامی در *نفحات الانس* در مورد خواجه احرار ولی چنین نوشته است: «خواجه عبیدالله احرار امروز مظهر آیات و مجمع کرامات و ولایات طبقه خواجگان است». اعتبار و موقعیت خواجه احرار در قرنهای بعد نیز زبانزد محافل علمی بود. برای نمونه مطربی سمرقندی در قرن ۱۶ پس از سفر به سمرقند و زیارت آرامگاه خواجه احرار این غزل را با دست خود بر دیوار مسجد خواجه احرار برسم یادگار نوشته است:

«گرتوداری ز سرصدِ وصفا آگاهی

باش فراش در خواجه عبیداللهی

بدر اوج کرم و ماه سپهر فیض است

شهره کوكبه از ماه بود تا ماهی
به ادب بوس دلا حلقه این در زنهار
گرتو در حلقه این سلسله دولت خواهی
خاكسارم چو در این منزل كعبه سُفتم
نكنم آرزوی منصب شهنشاهی»

لائق اندیجانی، شاعر همین قرن نیز در سفر به سمرقند چنین شعری را بر دیواره مزار
خواجه احرار نوشته است:

«درخت ارغوان چون من به چشم پرزخون خود

سری بر خاک این درگاه عالیجاه بنهاده»

شاعر قرن ۱۶ ابو محمد امینی نیز چنین گفته است:

واسطه دولت و اقبال ماست خواجه احرار شده محترم

هنگامی که خواجه احرار در سال ۸۹۵ در ماه رجب و شب شنبه در قریه کمانگران (اطراف

سمرقند) وفات نمود این شعر در فوت ایشان گفته شد:

قطب الاقطاب ز جهان تا رفت

ماند در دل هزار محنت و آه و غم
مطالعات فرهنگی

صبح زد آه و سراز جیب درید

شام شد تیره و روز جامه سیاه

به ثبوت مصیبت جانسوز

روی زرد است اشک سرخ گواه

رهبر سالکان مرشد خُر

سرور جمله اولیاء الله

هاتف غیب سال تاریخش

گفت: برگو، نماند مرشد راه (۸۹۵)

مولفان و دانشمندان شرق و غرب در قرن نوزدهم بیعد نیز از خواجه احرار با احترام یاد کرده‌اند. برای نمونه دانشمند معروف مجارستانی آقای هرمان وامبری در کتاب تاریخ بخارا با افتخار از وی یاد نموده است. وی می‌گوید:

«سعدالدین کاشغری و خواجه احرار از پیشوایان بزرگ معنوی عصر خود بودند. و خواجه احرار همان شخصی است که در ماوراءالنهر شهرت و جلال شاهانه داشت و جامی چهاربار به دیدارش شتافت. وی در لباس فقردارای فطرت ملوکانه بود و بی‌اعتنا به فقر درقبای شاهی درآمد بود».

چارلز میرا وزرساری، شرقشناس معروف انگلیسی نیز در کتاب مشهور خود به نام ادبیات فارسی، از خواجه احرار به عنوان یک فرد برجسته نام برده است. مستشرق دیگر غربی یعنی چک فیلکس تاویرا نیز خواجه احرار را فیلسوف شهیر ترکستان نامیده است.

استاد دانشگاه سنت پترزبورگ الکساندر نیکولایویچ بالدیریف نیز مثنوی از خاک مقبره خواجه احرار ولی را تبرکاً به زادگاهش برد.

خواجه عبیدالله درجهت هدف اصلی متصوفین یعنی پیدا کردن مرشد کامل فعالیت فراوانی نمود اما چنین فردی را در هرات پیدا نکرد؛ لذا بعد از پنج ماه زندگی در هرات در سالهای ۳۳-۱۴۳۲ میلادی از هرات به ولایت سرخان دریا (واقع در ازبکستان امروز) سفر کرده و با کمک یعقوب چرخ‌بن عثمان بن محمود الغزنوی (وفات سال ۱۴۴۷) از شاگردان بهاءالدین نقشبندی که یکی از افراد بانفوذ طریق خواجگان بوده «رساله انسیه» را در معرفی این طریقه تالیف کرده و بتدریج در سیمای او مرشد کامل را یافت. خواجه احرار پیش این مرشد زیاد نماند و به وطن خود (تاشکند) مراجعت کرد.

شایان ذکر است که در قرن نهم هجری نه تنها هنر و کشاورزی در ماوراءالنهر رشد نمود بلکه علم و ادب و فرهنگ نیز پیشرفت و ترقی فراوان کرد. در این قرن آکادمی با یسونغور میرزا، مکتب ریاض و رصدخانه میرزاالغ بیک افتتاح شد و افرادی چون عبدالرحمن جامی،

نظامی‌الدین میر، علیشیرنوائی، کمال‌الدین بهزاد، سلطان علی مشهدی، میرخواند عبدالرزاق سمرقندی، سید قاسم انوار و سعدالدین کاشغری ظهور کردند.

در این عصر افکار فلسفی - تصوفی در شکل طریقت نقشبندیه ظاهر شد و رشد پیدا کرد. در ماوراءالنهر و خراسان و هندوستان پیروان نقشبندیه در میان تمام طبقات اجتماعی، فراوان صاحب نفوذ گردیدند و علمای این طریقت در شاخه‌های گوناگون زندگی اجتماعی، موقعیت‌ها و مقامات بزرگی را عهده‌دار شدند که خواجه احرار در میان آنها برجسته‌تر می‌نمود.

بسیاری از دانشمندان معتقدند طریقه نقشبندی به عنوان جریان اصلاحی در دین و تصوف به میدان آمد.^(۴) به زغم خود نقشبندیان این جریان از همان ابتدای رحلت پیامبر (ص) وجود داشته است. نقشبندیان کسانی بودند که سعی می‌کردند اعمال صوفی‌گری را با ظاهر شریعت منطبق سازند. ایشان نیز مانند سایر هل سنت دوستداران اهل بیت (س) هستند و حتی تصوف ایشان، این گرایش را افزون‌تر کرده است. این طریقه که به خواجه بهاء‌الدین محمد بخاری مشهور به شاه نقشبند، منسوب است دارای سلسله‌نامه‌ای است که به امام صادق (ع) و از آنجا به خلیفه اول رашده می‌رسد. خواجه بهاء‌الدین در سال ۸۱۷ هـ. ق در یکی از روستاهای بخارا به نام قصر عارفان متولد شد. وی حنفی مذهب بود و در سال ۱۹۷ هـ. ق (به حساب حروف ابجد: قصر عرفان) درگذشت. جریان نقشبندی قبل از ظهور شاه نقشبند با عناوین مختلفی چون صدیقیه، طیفوریه و خواجگانیه رواج داشته است و این جریان بعد از خواجه بهاء‌الدین، با نامهای نقشبندیه، احراریه، مظهریه، مجدیه و خالدیه هم شهرت یافته است. محققان این جریان را با نام «نقشبندیه» می‌شناسند.

رکن ریکن طریقه خواجه بهاء‌الدین نقشبند التزام شریعت و اتباع سنت بود و بزرگترین دستاورد آن هدی و وصال است که عطیه محبوب (خداوند) است.

در زمان شاه نقشبند، اکثر صوفیان، بازاری و پیشه‌ور بودند اما بعدها صاحب مقام نیز گشتند. مثلاً خواجه عبیدالله احرار از جانشینان مریدان شاه نقشبند در دوره تیموریان، انسان بسیار صاحب نفوذی بود و از او به عنوان متنقدترین مشایخ عصر تیموری یاد می‌شود.

در این عصر، برخی از روحانیون که خود را طرفدار شریعت می‌دانستند با متصوفه که طرفدار طریقت نامیده می‌شدند وارد منازعه علمی و حتی خصومت سیاسی شدند که این موج دامان خواجه احرار ولی را نیز گرفت.

ماجرای این قرار بود که در عصر سلطنت ابوسعید میرزای تیموری و فرزند او سلطان احمد میرزا مقام و اعتبار خواجه احرار بسیار افزایش یافت تا حدی که حکام در امور حکومت با او مشورت و چاره‌اندیشی می‌کردند. این وضعیت برای برخی از دولتمردان و روحانیون طراز اول خوشایند نبود از این رو موج تبلیغات منفی برای تخریب شخصیت وی آغاز شد و وی به قرار دادن طریقت در مقابل شریعت و شرک و الحاد متهم گردید و حتی قتل وی نیز مباح اعلام گردید. در این رابطه برای کشتن خواجه احرار فعالیت‌هایی نیز صورت پذیرفت و از آنجمله تطمیع یک نفر دزد توسط خواجه مولانا شیخ الاسلام سمرقند بود که این امر جامع عمل نپوشید.

مؤلف سلسله العارفین مولانا محمد قاضی درباره خصومت شیخ الاسلام سمرقند یعنی خواجه مولانا نسبت به خواجه احرار می‌نویسد:

«خواجه مولانا یکبار در خلوت نزد خواص خود غیبت خواجه احرار را می‌کرده که یکی از یاران ایشان گفته است که چرا در مورد خواجه احرار این همه غلو می‌کنید؟ خواجه مولانا گفت که راست می‌گوییم من نیز می‌دانم اما چه کنم که نفس نمی‌گذارم و برای حفظ ریاست در این امر بی‌اختیارم.»

بعدها معلوم شد که خواجه مولانا با برخی از دولتمردان عهد کرده بودند که به خانه خواجه احرار نروند، سخن او نشنوند و حتی خواجه مولانا فتوا داده بود که همه اموال او را میتوان ضبط کرد. همچنین، نقل شده است که خواجه مولانا در مجلسی که خواجه احرار حاضر نبود وی را متهم به مال دوستی و ثروت اندوزی نمود و وقتی که این سخن به گوش خواجه احرار رسید وی را نفرین نمود تا با ذلت بمیرد و گفته شده است که همان شد.

در قرن نوزدهم همزمان با حاکمیت کمونیسم در منطقه نیز، ماتریالیست‌ها با هدف مبارزه با مذهب و معنویت فاز جدیدی از انتقادات را بر علیه خواجه احرار آغاز کرده و وی را دشمن علم و

ترقی و شخصی مرتجع معرفی کرده و خواجه را بعنوان عامل تخریب رصدخانه الغ بیک در سمرقند که یک مرکز ستاره‌شناسی بود و حتی قتل الغ بیک از حاکمان تیموری متهم نمودند. در حالی که واضح بود که خواجه احرار هیچ نقشی در کشته شدن الغ بیک و یا خراب شدن رصدخانه وی نداشته است. چرا که اولاً در زمان قتل الغ بیک، خواجه احرار در سمرقند نبوده و او را هنوز هیچ کس بعنوان شیخ نمی شناخت و در واقع وی بعد از قتل الغ بیک به سمرقند آمده بود. ثانیاً به نقل از کتاب مطربی سمرقندی^(۵) رصدخانه الغ بیک را در سالهای ۱۵۹۰-۱۵۸۰ حاجی بی اتالیق دورمان یکی از حکام ازبکان شیانی بدلیل رواج خرافات در مورد رصدخانه، ویران نمود و مصالح آن را برای تعمیر یک پل بکار گرفت.

از خواجه احرار ولی کتابهای زیر به یادگار مانده است:

- ۱- فقرات العارفین که در سال ۱۹۱۰ میلادی در تاشکند به چاپ رسید.
- ۲- والدیه یا مختصر - این رساله فارسی توسط بابر موسس سلسله بابرین در هند در سال ۱۵۲۸ در هندوستان به زبان ازبکی ترجمه شده است.^(۶)
- ۳- رساله حورابه که شرحی بر رباعیات ابوسعید ابوالخیر می باشد.
- ۴- رقعات - نامه ها - که به آلبوم نوائی نیز مشهور است و حاوی نامه‌هایی است که خواجه احرار ولی به عبدالرحمان جامی نوشته است. این کتاب توسط عصام‌الدین ارونبايوف ایران‌شناس معروف ازبکستان و رئیس سابق انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم تاشکند به زبان روسی ترجمه شده است.^(۷)
- ۵- مکتوبات پراکنده که در «سلسله العارفین» توسط محمد قاضی جمع آوری شده است. احرار در سال ۸۹۵ هجری در سمرقند درگذشت و امروزه جهانگردان و دانش‌پژوهانی که به ازبکستان سفر می‌کنند مقبره خواجه احرار را در روستای کمانگران و در پانزده کیلومتری سمرقند زیارت کرده و یاد یکی از مشاهیر فرقه نقشبندیه را گرامی می‌دارند.

یادداشت‌ها

۱. منبع مقاله کتاب خمسه القطرات به قلم باتورخان خلعت پوری از اساتید دانشکده ادبیات سمرقند می‌باشد.
۲. محمد قاضی نویسنده کتاب «سلسله العارفين» در سال ۹۲۱ هجری وفات نمود و در مقبره خواجه احرار دفن گردید. سال تولد وی دقیقاً مشخص نیست. نام کامل کتاب نامبرده «سلسله العارفين و تذکره الصادقین» می‌باشد که در سال ۹۱۰ هجری نوشته شده است. دو نسه از این کتاب در انستیتوی شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان محفوظ است که یکی از آنها در سال ۵۹۵ رونویسی شده است. نسخه اصلی در سال ۹۱۵ هجری (۱۵۱۰م) در بخارا توسط امیرین خواجه نظامی بلخی با خط خوانای نستعلیق کتابت شده و دارای ۳۶۵ ورق (۷۳۰ صفحه) است. در حاشیه صفحه آخر این کتاب این جمله ثبت گردیده است: نوشته شد این رساله شریفه میمونه در فاخره بخارا با اهتمام... (ادامه جمله از بین رفته است). محمد قاضی از سال ۱۴۸۰ تا آخرین لحظات عمر خواجه احرار (۱۴۹۰) در خدمت او بود و یکی از اشخاص نزدیک و از دل‌باختگان خواجه احرار محسوب می‌شد.
۳. چاچ نام قدیم تاشکند پایتخت فعلی ازبکستان بوده و قفان چاچی از عرفای این منطقه بوده است. در کتب عربی به دلیل عدم وجود حرف (چ) قفان چاچی به صورت قفان شاشی نوشته شده است.
۴. روزنامه شرق، خرداد ۱۳۸۳، ص ۱۵.
۵. اسماعیل بیک خانوف ازبکستانی با استفاده از کتاب مطربی سمرقندی این امر را ثابت کرده است.
۶. بابر، از آنجا که عمیقاً شیفته تعلیمات خواجه عبیدالله شده بود، (رساله ولدیه)، نوشته خواجه عبیدالله احرار را برای ترویج تعالیم نقشبندیه ترجمه کرد.
۷. در سالهای اخیر درباره زندگی‌نامه و فعالیت اجتماعی و فرهنگی خواجه احرار ولی در نشریات گوناگون ازبکستان و تاجیکستان گزارشات بسیاری منتشر شده و در آنها مقام خواجه و تاریخ تفکر و سلوک نقشبندیه مورد بررسی قرار گرفته است.